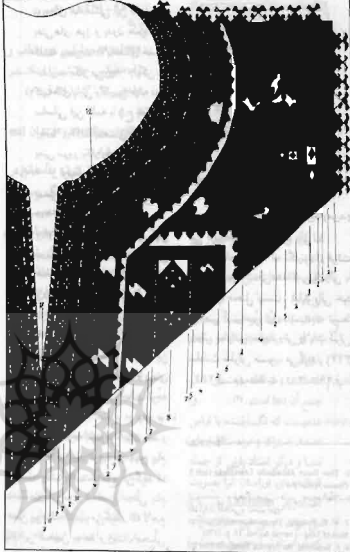


بلوچستان کنونی را در عصر
هخامنشیان «ساکا» یا «مکیا» و یونانیان
گدروزیا و مسلمین مکران نامیده‌اند (مک
بهضم میم و سکون کاف در اصطلاح
بلوچ نخل معنی می‌دهد و مکران ترکیبی
از مک و ران به معنی جاویدگان است. (۱)

نام بلوچ در بیشتر آثار محققین با کوچ
آمده است، نخستین بار در حدود سده
چهارم هجری مردمی با این نام و نشان در
دشتهای جنوبی کرمان در دامان کوهستان
بشاگرد پیدا می‌شوند. به قول جعفری
بلوچان دشتی و کوفچان کوهیان بوده‌اند،
با آنکه کتب تاریخی بین کرجان و بلوچان
فرق می‌گذارند فردوسی این دو را یکی
دانسته است (۲) استخری می‌نویسد بلوچ
در پایان کوه قفص باشد و قفص به پارس
کوچ باشد (۳) بیشتر مورخین اصل و ریشه
کرجان را در میان کردان و تازیان جسته‌اند
از جمله ابن حوقل آنها را از اکسرد
می‌شمارد، به نظر می‌رسد این نظریه
صحیح تر باشد زیرا زبان آنها جزویات
ایرانی است و می‌توان گفت کرجان
همانند بلوچان در حقیقت بازماندگان
گروههای کردی هستند که در طی
سده‌های پیشین آسندند - آغاز مهاجرت
بلوچ به کرمان و نواحی سیستان را بعضی
از زمان جنگهای هیاطله با هنزهای سفید

می‌دانند، تقریباً مسلم است که قرن
چهارم هجری کوچ و بلوچ در کوههای
کرمان و در مجاورت یکدیگر به سر
می‌بردند که عضدالدوله دیلمی و سلطان
مسعود غزنوی آنها را مطیع خود کرد و در



روستاهای علوم انسانی و مطالعات
رساله علمی علوم انسانی

- ۶۸ طرح
- ۱ - پیشی پیلور (Pishin Pailor)
 - ۲ - شوره یا شورتک (Shoreh or Shortak)
 - ۳ - مومس (Moms)
 - ۴ - شیراز (Shiraz)
 - ۵ - چکن (Chkan)
 - ۶ - کجکات (Kajakat)
 - ۷ - پیر سورجوا (Pir Sorjwa)
 - ۸ - کندی (Kandi)
- ۹ - بلوچان در حین (Beluchan dar Hain)
- ۱۰ - تولای (Tolay)
- ۱۱ - پانکو (Panako)
- ۱۲ - سرگ (Sarg)
- ۱۳ - بل (Bl)
- نکره شده در اصل طرح به معنی تکرار
گشت است

نقش و نگارهای عامیانه بلوچ

عین سلاجقه کرمان به مکران رانده شدند،
 طین بار در حدود ۶۵۰ هجری نام این
 طویف را در تراخی سند می‌شنویم که
 درفته معول به سرگردگی میرچاکر زندمیر
 سوار بودایی به سند و پنجاب مهاجرت
 کردند.

بررسی نقش و نگارهای عامیانه این قوم
 که البته تمام‌نمای سن، نوع معیشت و
 باورها و اعتقادات آنان است اهمیت
 فوق‌العاده دارد زیرا دستبافته‌های بلوچ

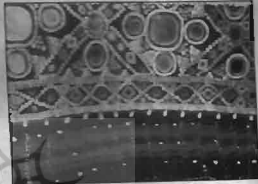
داده‌اند، بلوچ در کنار و دل بیابانی خشک
 و لم‌یزرع زندگی می‌کنند، در چنین
 گستره‌ای جزئیات چیزی نمی‌بیند، هر چه
 هست خط‌الرأس نپه ماهورها یا نموج
 سراب و بریدگی ساحل دریاچه‌های خیالی
 در بهته بیابانی می‌انها است. لذا نقش و

نگارهایی هم که خلق می‌کنند همه
 هندسی، سه‌گوش و چهارگوش با خطوط
 صاف و مضمربس است که با تلفیق
 به یکدیگر چندمنحرف می‌شوند، برای

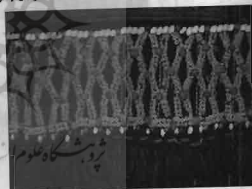
و همه پدیده‌های نمادین بر
 زندگی بلوچند و جای پای اینهم صافی و
 صداقت و محرومیت و مقاومت و باور و
 اعتقاد در نقش و نگارهای او عیان است.
 به‌وضوح عیان است.

دستبافته‌ها و دست‌دوزهای بلوچ:

نقش و نگارهای عامیانه عشایر بلوچ در
 دستبافته‌ها و دست‌دوزهای متنوعی به
 منصفه ظهور رسیده‌اند که اهم آنها به‌شمار



نمونه‌ای از سوزن‌دوزی بلوچ



زیر است.

الف. دستبافته‌ها که عبارتند از:

- ۱ - گوزال (guzal) دستبافته‌ای که تاروپود
 آن از پشم گوسفند یا شتر است، راه‌راه و
 کم‌نقش و نگار است.
- ۲ - کنت (Kont) یا شفی (sefi) که همان
 گلیم است در اندازه $۱/۲۰ \times ۴/۲۰$
- ۳ - پونچی (Ponchi):

القاء حجم چند شکل در شکم هم جای
 می‌گیرند و از بهم پیوستن و نداخل در
 یکدیگر گل می‌سازند. نگاره نیز انتزاعی،
 مجرد و نمادین است زیرا زندگی بلوچ پر
 از پدیده‌های نمادین است، سوگند زن
 طلاق که پشتوانه میثاقی پایدار و ایستا تا
 پای جان است. «میار» چادر یا کفش
 زن شدن که جای پناهنده محکم و استوار

یکی از منابع غنی نقش و نگارهای عامیانه
 است، مخصوصاً گلیم‌بافت بلوچ از
 آذربایجان این نمونه‌هاست. کمتر
 دستبافته‌ای این همه نقش متنوع یک‌جا
 ارد، نقش و نگارهای عامیانه بلوچ هیچ
 چیدگی و ابهامی ندارد. هر نقش از
 کیب خطها شکل می‌گیرد، خطهای
 هندسی که روی هم سوار شده‌اند،

و طول سه متر بافته می شود، قالی باف و منگوله دار است و جنبه تزئینی دارد و آن را روی رختخواب می کشند
۴- تکی (taki) که همان پستی و قالی باف است.

۵- قالیچه در طرحهای مختلف

ب- دست دوزها

۱- سگه دوزی که همان نقوش دستبافته‌ها را روی پارچه دیگری صدف دوزی و آینه دوزی می کنند.

۲- سوزن دوزی که یک کاربرد نمادین دارد از کوچک نوپا تا پیرزن ۹۰ ساله حتماً باید لباس منقش با سوزن دوزی بپوشند.

نام و مشخصات نقش و نگارها

۱- سه گار و نگار *Seğar-o-negar*: سه گار خطوط زنجیره‌ای حاشیه گلیم و نگارلوزیهای متحدالمرکزی هستند که در امتداد آن بافته می شوند. (طرح ۱)

۲- درنجنک (*derenjok*): نقش استیلزبه آدمی را می ماند با چندین دست که بهر

دست یک مثلث دارد. (طرح ۲)

۳- شاگرد (*şagird*): دو مثلث بهم چسبیده است که قاعده آنها در یک راستا قرار دارد. (طرح ۳)

۴- گپتانگ (*goptanog*): مجموعه چند مثلث که رؤس آنها بهم چسبیده و گلی شیه گل شش بر می سازند. (طرح ۴)

۵- کورکچک (*Kokçak*): چند لوزی متداخل که محاط در چند مثلث است یا دو مثلث متقاطعی که رأس هر یک بر قاعده دیگری چسبیده است. (طرح ۵)

۶- ماه و روج (*mâh-o-ruç*): دو لوزی متداخل که به دو مثلث تقسیم شده و در زاویه‌های طرفین زائده‌های شاخکمانندی قرار دارد و در کنار آن نیز لوزیهای مشبک بافته شده است. (طرح ۶)

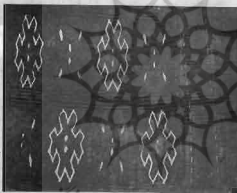
۷- مرگ پانچ (*morg panç*): دو لوزی متداخل که دو مثلث در رؤس فوقانی و

۸- آبه دوس (*apsagus*): از یک چند ضلعی نامنتظم یا از یک ذوزنقه و دو مثلث شکل می گیرد تقریباً شبیه نعل اسب است. (طرح ۹)

۹- گمره (*gomra*): مجموعه چهار لوزی متضارن که اضلاع آن دو به دو با هم موازی اند و داخل لوزیهای قرینه دو به دو شکل مستطیل و کنگره قرار گرفته است.



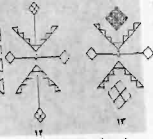
نمونه‌ای از سوزن دوزی



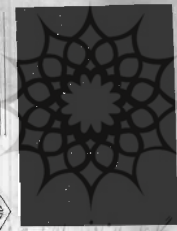
نمونه‌ای از دست بافته‌های بلوچ



۱۲ - چارچم (Karcam) : دو مثلث رأس آن با یکدیگر مماس است و مثل کوحکی در طرفین قاعده و مماس با زوایای آن است، در مرکز دو مثلث او و در طرفین رؤسوس آن نیز لوزیها



حالتهای مختلف به آن می دهند که هر يك نام مستقلی دارد، مثل پلیوار و گل پنجه (طرح ۲۲) گل تراز (طرح ۲۳) گل پلیوار (طرح ۲۵ و ۲۸)، گل کارجک نیز همان پلیوار باز است. (طرح ۲۹)



نوعی از پیراهن سوزن‌دوزی شده

اصل دو لوزی استخوان ششخواری به چشم می خورد. در داخل لوزی میانی نیز چهار لوزی کوچکتر وجود دارد. (طرح ۱۲)
۱۶ - شك (Shak) : دو زاویه حاده که رأس هم دارند و داخل آنها مثلث‌های متعددی در ضلع زاویه را از داخل دندان‌دار کرده است. بین دو زاویه يك خط راست افقی قرار داید که دو لوزی مشبك در دو سر آن است. (طرح ۱۳ و ۱۴)

۱۷ - سوسك (Sasok) : شكل خاج مانند داخل لوزی یا دو خاج که داخل یکدیگر قرار دارند. (طرح ۱۵ و ۱۹)

۱۸ - کارجک (Karcak) : مخروطی است که بر روی دو پایه قرار داید. (طرح ۱۶) و گاهی به شکل مثلث است. (طرح ۱۷)

۱۵ - کرجک (Karkak) : دو مثلث کسبه در رأس آن مشبك و محصور در خطوط عمود و صاف به هم کش است. (طرح ۱۸)

۱۶ - حلیل (Halla) : خطوط متقاطع شبه حرف انگلیسی است. (طرح ۲۰)

۱۷ - عجب نك (Ajab-nak) : يك لوزی که چهارمثلث در مرکز آن سر به هم دارند و با چند مثلث کوچک احاطه شده‌اند. (طرح ۲۱)

۱۸ - پلیوار (Palivâr) : در اصل يك لوزی است با زاویه‌های بازتر و نقش ویژه گلدوزی و سوزن‌دوزی است. (طرح ۲۷) با ترکیبی از اشکال بازوبسته لوزی و مثلث

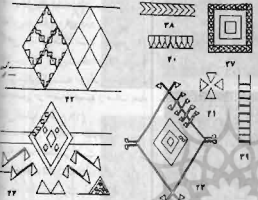


نوعی از دست بافت‌های پلری



گل دار همواره باشک گل توپسک نیز
 می گویند (طرح ۳۰ و ۳۲ و ۳۳)
 ۲۶ - گل مورت (gol-e-murt) : دو کنگره
 متداخل است که گلی را محکم می کند.
 (طرح ۳۱)
 ۲۷ - کچکک (kočkak) : از دو مثلثی شکل
 می گیرد که رأس هر یک از داخل به قاعده
 دیگری متصل است. (طرح ۳۲)
 ۲۸ - تونه ای (Tooi) : لوزی هایی که
 داخل یک ستون سر بهم دارند، این
 نقش ویژه سوزن دوزی است. (طرح ۳۳)
 ۲۹ - نل مل (talmal) : لوزیهای کوچکی

۳۴ - کاش (kas) : خطوط موازی عمودی هستند.
 محصور در دو خط موازی عمودی هستند.
 (طرح ۳۹)
 ۳۵ - چنگ و بکالو (čatak-o-bakkalu) :
 مجموعه پنج ضلعی های غیرمتساوی که
 در دو خط موازی محصور شده اند. (طرح
 ۴۶)
 ۳۶ - عجب (ajab) : چهار مثلث که سر
 بهم دارند (طرح ۴۱) و با چهار کنگره که
 محصور در خطوط مارپیچ اند. (طرح
 ۴۶)
 ۳۷ - زن : از ۵ مثلث شکل می گیرد که

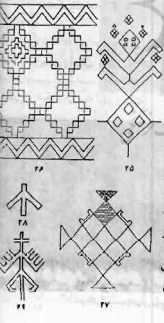


نمونه ای از دست بافتهای بلوچ

در داخل مستطیل قرار گرفته اند. (طرح

کوچکی وجود دارد. (طرح ۲۴)
 ۲۰ - کاسه لگ (Kasalagi) : خطوط
 شکسته که به موازات یکدیگر قرار گرفته و
 شکلی شبیه لاله پشت دارد (طرح ۲۶)
 ۲۱ - ماهر پش (māhipoš) : نقوش شبیه
 حرف M انگلیسی (طرح ۲۵)
 ۲۲ - شیدا (šayda) : خطوط مارپیچ که در
 هر زاویه آن لوزیهای کوچکی است.
 (طرح ۲۷)
 ۲۳ - هرڈال (hardal) : مجموعه چند
 مثلث که قاعده آنها در یک راستا است.
 (طرح ۲۸)
 ۲۴ - سوسک دوتک (susok-e-dotak) :
 خطوط زاویه ماندی که در دو خط راست
 افقی محصورند. (طرح ۲۹)
 ۲۵ - توپسک (toypesk) : تنط چپ
 راستا شبیه ماهانه نماد که اگر با لوزی

۳۲ - توئرتوپ (toertoup) : این نقش شبیه
 دانه های نسج است که دنبال هم قرار
 گرفته اند. (طرح ۳۵)
 ۳۱ - گپشان (gopšan) : در اصل نقش
 نیست بلکه در لغت بلوچ به معنی جیب
 است و چون سه نقش اخیر در چارچوبی
 از چند مربع و مربع مستطیل روی جیب
 پیراهن سوزن دوزی می کشند به مجموعه
 این نقشها و گپشان می گویند. (طرح ۳۶)
 ۳۲ - گل (gol) : چند مربع متداخل که
 مربع بزرگ با یک ردیف مثلث محصور
 شده است. (طرح ۳۷)
 ۳۳ - باسل (bāsal) : نقوش شبیه حروف
 دال فارسی که در یک ستون افقی دنبال
 هم قرار گرفته اند. (طرح ۳۸)



شیرازه می گویند (شماره ۵۰) از طرح

بیشتر در وسط و چهار مثلث دیگر در طرفین آن قرار دارند و خود محصور در یک

(۵۰)

طرح (۵۱)

۲۹ - تنگ (talog) نگاره‌ای شبیه گلدان

۳۸ - مرد: مثلثی است که روی یک پایه قرار دارد و شبیه نگاره «کارچک».

است (ط ۴۸)

۵۰ - تالگ (talog) این نگاره از اشکال

۳۹ - طاقین (talan) : آئین را می ماند که

مختلف هندسی مثل لوزی و مثلث و

در دست خود را به صورت سر بالا آورده است.

سختیل شکل می گیرد و تالگ در

۴۰ - دس به سر (des be sar) : مثلثی

اصطلاح به آنچه که حجم ندارد و نازک

است که در رأس آن مثلث کوچکی نشه

است اطلاق می شود. (ط ۵۳)

است. این نقش در یک خط تکرار

۵۱ - گل توکی (tuki) یک لوزی است که

می شود، شبیه نقش «تالگوگ» (talog)

خرده نقشهای چند اطراف آن را گرفته

است در سوزن دوزی چاقف.

۴۱ - مروارید (morvared) : دو خطی که از

میان یکدیگر را قطع کرده و یک لوزی را در

میان گرفته اند.

۴۲ - کلسه سیاهماز: که نقش ماریچی

شبیه نگاره حلیل (طرح ۲) است.

۴۳ - کنگار (kegar) : تصویر مربع

سختیلی است که دو مثلث با فاصله

می در امتداد دو ضلع کوچک آن قرار

دارد.

۴۴ - سیرگ (sirog) : خطوط منظمی

است که مثل عدد ۱۷ داخل یکدیگر قرار

ندند شبیه نقش «باسل» در اسپکه به آن زه

چکن (čakan) می گویند، به این نقش

و به صورت زوج در کنار هم قرار گیرد

یاگ (sarpag) می گویند (شماره ۱۲

طرح ۵۱)

۴۵ - نه کندی که نه مثلث که رأس آنها رو

است (طرح و شماره از طرح ۵۱)

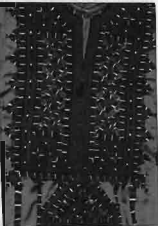
۴۶ - دل پل (delpol) : دو مثلث که رأس

با یکدیگر تماس است (شماره از

۵۰)

۴۷ - جالار با کپ نال (kapnal) : همان

د و یکالو است که در اسپکه به آن



نمونه‌ای از پیرامن سوزن دوزی شده

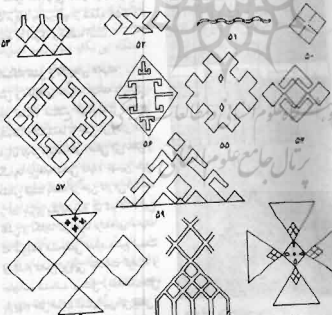
است و در وسط نقش «آدینک» دارد (ط ۶۴)

۵۲ - کچک پنج (kocakpenc) این واژه

بمعنی پنجه مرغ است و این نگاره به پنجه مرغ نیز شباهت دارد. (ط ۶۷ و ۶۵)

۵۳ - کردلک (kordelok) مریمی که معمولاً

در دو گوشه پائین و بالا روی شانه و دارای نقوش است که از خطوط عمود بر هم شکل می گیرد. (ط ۶۶)



۴۸ - سیرگ (sirog) : خطوط منظمی است که مثل عدد ۱۷ داخل یکدیگر قرار

ندند شبیه نقش «باسل» در اسپکه به آن زه چکن (čakan) می گویند، به این نقش

و به صورت زوج در کنار هم قرار گیرد یاگ (sarpag) می گویند (شماره ۱۲

طرح ۵۱)

۴۵ - نه کندی که نه مثلث که رأس آنها رو است (طرح و شماره از طرح ۵۱)

۴۶ - دل پل (delpol) : دو مثلث که رأس با یکدیگر تماس است (شماره از

۵۰)

۴۷ - جالار با کپ نال (kapnal) : همان د و یکالو است که در اسپکه به آن

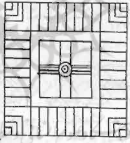
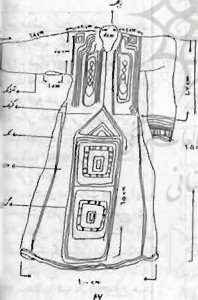
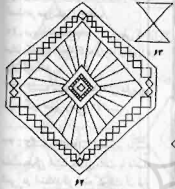


مع تقسیم شده است (ط ۵۰)
 - چپ و راست: خطوط ماریج شبیه
 از است با این تفاوت که شبروزه از
 ت و روی پارچه می نوزند در صورتی
 چپ و راست از زیر دینت می شود و
 روی پارچه می افتد (ط ۵۱)
 سونه طرحهایی که مورد مطالعه قرار
 به ترتیب شماره پسرانکندگی
 مذکور است، در مواردی اگر یک
 با یک عنوان به چند صورت وجود
 نام آن تکرار شده است.

عالمات نیز از آن دسته از نمادهای کلی
 هستند که از هر ذهنی نشأت می گیرند
 حتی خیلی از آنها نام و مفاهیم یکسانی
 دارند.

از دیگر ویژگی نگاره‌های عامیانه یکی
 هم این است که برخی از آنها به مرور نام
 و مفهوم اولیه خود را از دست داده و
 به صرف تشابهی که با شیش یا حیوان
 بخصوصی داشته‌اند نام آن شیش یا
 حیوان را گرفته‌اند تا حضورشان توجه
 شود، به این دلیل است که بلوا حضور

نمونه‌ای از پیراهن سوزن
 دوزی شده



گستره جغرافیایی نقشها از شماره ۱ تا
 مربوط به میرجاوه از شماره ۵۹ تا ۶۸
 یوط به اسپکه و چانف است.

سنگاه نقش و نگاره‌های عامیانه
 و نگاره‌های عامیانه آمیخته با زندگی
 م است، منابع الهام بخش یافته‌اند
 وها و شنیده‌ها یا حتی آرزوهای آنان
 بان دیگر موتیف‌های اصلی این نقش و
 لراها بن مایه ذهنی دارد، بهمین دلیل
 مکن است یافته‌اند در حین کار فی البداهه
 آن چیزی بیفزاید یا از آن کم کند، این
 ش و نگارها نیز چون ترانه‌های عامیانه
 سراینده مشخصی ندارد معلوم نیست
 کدام ذهن پویایی نشأت گرفته و
 آورده شده‌اند و مثل ترانه‌ها، مثل
 بها، مثل ضرب‌المثلها بین این نقش و
 لراها نیز در سراسر ایران وجود تشابه

طرح پیراهن بلرچ با سوزن‌دوزی (نامها با لهجه سرحدی است)

در هنر عامیانه نباید در جستجوی

با چاریوب از پیش تعیین شده‌ای
این بدان معنی نیست که هنر
حیطه و قلمروندی است.

اگر وجود دارد بی تردید ناشی از
سخت‌انگیز است به عنوان مثال
اصولی «کنجک» به معنی کارد شاید

سخت آن نبوده که امروز هست،
تاک نام آن بعدها به صرف وجه
که با یک ششی مورد استفاده روز

انتخاب شده است. اگر چنین
تعیین قلم که بافته در انتخاب نام
شش نظر به انبساط موجود در پیرامون

شده مؤید این نظریه است که نقش
های عامیانه جلوه‌های نمادین از
محیط زیست، شیوه معیشت

ع عقاید و باورها و ترجمان خلق و
فکرندگان است. توجه به ابزار

که در زندگی روزمره کاربرد دارد
به دلیل اهمیت خاص آن ششی
در یک برهه از زمان است، و اگر

در اصل با توجه به این اهمیت
نگارها راه یافته باشد انتخاب آن
ای که حتی امروز هنوز از سنگ

ک ابزار کوبیدن استفاده می‌کند
یک پدیده شگفت‌انگیز خبیر
پدیده‌ای که کارد جای سنگ را

به تحول عظیم و مهیسی بوده
قدر مهم که در صفحه ذهن
سخت و به جویان گاه فکر و

راه باید و در هنرش نمود پیدا
شش مشابه همین نگاره در
ی وجود دارد که به آن «مرد» گفته

حال آنکه هیچ شباهتی حتی
نشان ندارد، فقط می‌توان آن را
مادین از جنس مذکر دانست.

آخر اینکه در اصل شاید این
کارد بوده نه مرد که هیأت آن
مانند بر دیگر یافته‌ها در دیگر

از طرف دیگر نگاره‌های زیادی هستند

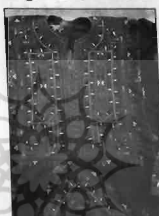
که گرچه نام آنها در فرهنگ واژگان امروز
معنی و مفهوم مشخص ندارد اما فاقد بار
مرمکی و پیام نیستند، همین کارکرد

(فونکسیون) عاقل بقاء و استمرار آنها
شده است. مثلاً در توجیه نگاره «درنجک»
(drenjok) می‌گویند در اصل گیاهی

به این نام وجود داشته که اکنون از بین رفته
است، از نقش استیلزه شکلی و وجه شبه
خاصی که این واژه دارد چنین برمی آید که

درختی یا گیاهی راست قامت و
خوش منظر بوده است زیرا هنوز افراد
خوش قامت و خوش اطوار را به «درنجک»

نمب می‌کنند، در حالی که هیچ کس



نمونه‌ای از پیراهن‌های سوزن‌دوزی شده بلوچ

توصیف کند.

بر روی هم خاستگاه نقش و نگارهای
عامیانه عشایر بلوچ را می‌توان در مفاهیم
زیر طبقه بندی کرد.

۱- ذهن و تخیل
۲- گلها و گیاهان

۳- ابزار و وسایل زندگی
۴- عناصر طبیعت مثل ماه و خورشید

۵- حیوانات اهلی و وحشی مثل اسب و
پلنگ
۶- پرندگان مثل طاووس، مرغ، کبک

۷- خزندگان مثل مار
۸- آبیان مثل ماهی

هنرمند عامی بلوچ نیز چون دیگر
نگارگران نقوش عامیانه بیشتر به آفرینشهای
ذهنی خود توجه دارد بلوچ در دنبلی از

تخیل زندگی می‌کنند و در خیالباقی پد
طولایی دارد، چه بسا نقشهایی را
می‌آفریند که صاحب آن نقش را در عمر

خود به چشم ندیده است، یکی از
نگاره‌های رایج در سوزن‌دوزی که خیلی هم
نخپلی است «طالوس» نام دارد و حال

آنکه در سرزمین خشک و برهوت
بلوچستان طاووس وجود نداشته و ندارد،
خاستگاه این نگاره بدون تردید تصورات

ذهنی سوزن‌دوز است که از وصف این
پرنده خوش آب و رنگ در ذهن داشته،
توصیفی که از ارتباط خود با اقوام هندی

کسب نموده بوده است. سألتهای متمادی
بلوچها و هندوها در ارتباط نزدیک بوده‌اند،
پیرند این دو قوم خاصه در روزگاری که

بر دخالت دست بیگانگان با صلح و صفا
در کتابهای سند می‌زیستند سابقه دیرینه
دارد، این قرابت در آن حد بوده است که

حتی نام یکی از نگاره‌ها «بکالو» (baku-
kulu) است و «بکال» در زبان بلوچ
به معنی هندی است.

بلوچ حتی گل را که کمتر به چشم دیده
در خیال و ذهن می‌بینند، در محیط

ایوان او کلفی بیست اما در دیبای کلهها
 یکی می کند، حداقل در اول یا آخر نام
 سی از اعضا هر خانسواده یک گل
 سیده است بر سی گل، ماه گل، گل
 آتون، گل پری، گلنار و ...
 و گل بلوچ از خطوط هندسی شکل
 گیرد، چند مربع، چند لوزی، چند
 مثلث یا مثلث داخل یا کنار هم قرار
 گیرند و گل می سازند.
 هنرمند عامی بلوچ بیشتر از هزار شکل
 هندسی مثلث یا سه گوشه استفاده
 کند، زیرا سه گوشه قابلیت فوق العاده
 شکل پذیری دارد، به طوری که یافته
 نراند با جابه جا کردن و بازی با این
 شکل دهها نقش جدید بیافریند، چرا
 بلوچ بیشتر به نقوش هندسی توجه دارد آیا
 سبب این است که نقش آفرینی در فرهنگ
 گناه بوده است، هنوز خیلی از بلوچهای
 عمر و متدین از گرفتن عکس امتناع
 کنند، عکس گرفتن را گناه می دانند،
 شنیدن عکس نیز گناه دارد، هر کس
 کسی بکشد در قیامت از او می خواهند
 به آن جان بدهد. هنرمند بلوچ نیز از
 سی اینکتاب به این گناه بیشتر به طبیعت
 جان توجه داشته است، در بیش از ۶۰
 نگاره ای که در اینجا مورد بررسی قرار گرفته
 است تنها ۱۱ مورد به وجود زنده با عضوی
 اعضا جانداران آنهم به صورت نمادین
 نظر داشته است. بقیه نگارهها منحصراً
 ادوات و ابزار زندگی با مظاهر طبیعت
 متصاف داشته اند. و بیش از همه ابزار
 ادوات ریش و بز می مورد توجه بوده است
 آن جمله «سنگ» (stopakog) (=
 سنگ) که از پسوند تحبیب آن می توان پی
 قریب و منوشتن برد، تفنگ عشق و
 سوس بلوچ است، (داسستان نوجوان
 سروانی یا یکی از سرهنگان سرکویگر
 بلوچ معروف است سرهنگ داوریناه در
 جریان سرکویی دوست محمد خان نوجوان
 سنگ را دست او را می بند که بر اعصاب در

معنای است، او که مگر نمی کند
 عشق تفنگ در ضمیر نوجوانی کم سن و
 سال نقش بسته باشد قدم پیش می گذارد
 که تفنگ را از دست او بگیرد اما نوجوان
 قدم پس می گذارد و می گوید پدرم تفنگ
 به دستم نداد که به تو بدهم و قلب سرهنگ
 را هدف قرار می دهد.
 «آدنیگ» یعنی آئینه، نیز یکی از نگاههای
 مسلط بر دستبافته های بلوچ است، زیرا
 بلوچ گویی در حیات خود همه جا
 محصور در آئینه است، نور پرجلای
 خورشید در پهنه بیابان خشک آئینه سکنر
 مانند که دشت خشک را چون آئینه جلا
 می دهد و بلوچ را مسحور خود می کند،
 یکی از نمودهای بارز این شبی در «سکه»
 جلوه کرده که آئینه به مشابه موادخام آن
 است، بلوچ آئینه را در زمینه ای تیره
 می نشانند همچنان که انعکاس نور
 خورشید جسم سیاه و خاکستری شن زارها
 را در بر می گیرد و از آن آئینه ای می سازد،
 آئینه تقریباً در تمام آثار هنری هنرمند
 عامی بلوچ به نوعی وجود دارد، حتی در
 گلیم که زیرانداز است و نمی تواند در آن
 آئینه بنشانند نقش آن را به تصویر
 می کشد، در سوزن دوزی نیز اصل و گاه
 نقش آن به چشم می خورد، دو کنار
 «آدنیگ» (= آئینه)، «شک» (šak) یعنی
 شانه این مظهر نظافت و ایمان جای
 می گیرد، آئینه نور ایمان، صافی و پاک
 و شانه نما در مظهر آن است.
 گاه یک نگاره نام خود را از رنگ خود وام
 می گیرد، در فرهنگ داسداری نیز چنین
 سستی متداول است، چوپانان برای دام از
 روی رنگ و خال رنگی که دارند نامی
 بر می گزینند، مثلاً «هبل» pol نام بزی است
 که بدنش سیاه و زیرشکمش سفید است
 و «هبل دم» نام بزی است که رنگ موی دم
 آن با رنگ موی سایر اجزاء بدنش فرق
 دارد، بلوچهای گمشاوری به سبزی که
 پشانی آن سفید و باقی بدنش رنگ دیگر

نگاره «هبل» که به آن پل وک و پل وصل
 یا کپی پل به معنی گل از پشت مأخوذ از
 نام رنگ این نگاره است، رنگهای طبیعی
 را از نوعی خاک به نام «هبل مک» (polmak)
 تهیه می کنند «هبل مک» را اگر در جوشانده
 گیاهی به نام «ردن» (rodan) قرار دهند رنگ
 فرمز یا به قول بلوچ سه ری (sohri) به دست
 می آید و اگر در جوشانده گیاه دیگری به نام
 «لوسنگ» (luleng) بیندازند رنگ سیاه یا
 به اصطلاح بلوچ «سه» (sah) حاصل
 می شود.
 نام نقش «سه گاره» (Segar) نیز احتمالاً
 از رنگ آن اقتباس شده است، اصولاً
 بلوچ به نقوشی که رنگهای متنوع داشته
 باشد «سه گاره» می گوید، نگاره «طائرس»
 در سوزن دوزی نیز چنین خصوصیتی دارد
 شاید وجه تشبیه آن نیز از تنوع رنگ آن
 باشد.
 گاه نام یک نقش بر حسب جاومکان
 تغییر می کند مثلاً «سوسک» نقش ریزی
 است که معمولاً در دو طرف مهر (mohr)
 (نقش اصلی) قرار می گیرد ولی وقتی
 به صورت مجرد باشد به آن «شاکرد»
 (šagerd) گفته می شود.
 بنابراین از معنی لغوی نام برخی از
 نگارهها می توان پی به خاستگاه آن برد،
 نظیر آن است «ساره روز» یعنی ماه و
 خورشید، مرگ پنسج (morgpanč) یعنی
 پنجه مرغ، هر ذل (hardal) یعنی
 استخوانی که احتمال دارد اصل این واژه
 «هردگ» (hardeg) باشد که حیوانی شبیه
 سنجاب است و در نخلستانهای بلوچستان
 فراوان به چشم می خورد، همچنین کاسه
 لک (kavalok) به معنی لاک پشت، کوک
 (kok) یعنی کبک، گواج (gokč) یعنی مرغ
 خانگی که هنوز به نخ نموده است، کله
 سیاهمار و پنجه پانگ و نظایر آن که همه
 تصویری از طبیعت، حیات وحش و
 پوشش گیاهی منطقه به دست می دهد.

امروزه صنایع دستی برای جلب بازار
داخل و تصرفی در کیفیت این هنر به وجود
آورده که به میزان قابل توجهی از ارزش
فرهنگی آن کاسته است. مثلاً در
سوزن‌دوزی برای سرعت و سهولت کار
نخست روی پارچه کتان حصیری یا ارگاتزا

که مخصوص سوزن‌دوزی است
سوزن‌دوزی می‌کنند و سپس قطعه
سوزن‌دوزی شده را به لباس می‌دوزند که
به هیچ وجه ظرافت سوزن‌دوزی روی پارچه
را ندارد. به علاوه با استفاده از این شیوه
به تدریج نام اصلی نقوش فراموش می‌شود
و حتی آن اعداد و ارقام می‌گیرد زیرا
سوزن‌دوز به جای اینکه نام نقش را بگوید
هر نقش را بسته به تعداد تازی که برای
دوختن آن به کار می‌برد نام گذاری می‌کند
مثلاً چون برای دوختن نگاره «موسم»
شش تار به کار گرفته می‌شود
به این نقش ۶ تازی می‌گویند در منطقه
دلگان به نقش طائوس ۶ تازی و به نگاره
ایکالو ۱۹ تازی می‌گویند.

به همین ترتیب برای نقوش دیگر اسامی
۹ تازی، ۱۵ تازی، هب تازی (هفت) و
۱۱ تازی به کار می‌رود. بلوچهای هنرمند
البته به این نوع سوزن‌دوزی با دیده حقارت
می‌نگرند و به آن افغان دوز می‌گویند.

اساساً جوان که در جنگ ماشینیتر
اسیر است شتاب و شتابزدگی را بر بردباری
ترجیح می‌دهد، بنابراین، حتی اگر
سوزن‌دوزی به صورت گلیم دچار نشود
خود با نقش و نگارهایش در بون فراموشی
نیفتد و کاملاً از یادها تیره در آینده‌ای
رتدید یک و نقش عوض خواهد کرد.

شده یک شش با یک جنس نقش آن
با اکثر خود مستقل نمی‌سازد باید آن شیش
آن موجود در زندگی او نقش مؤثر ایفا
کرده باشد تا هم چنان که بر صفحه ذهنش
صوری شده در صورت مسود شود، از
این نوع سوزن‌دوزی سوزن‌دوزی می‌کنند که در
چندان وجود دارد نقش سیاه‌مار انتخاب
کنند زیرا این مار در فرهنگ بلوچ یک
نوع جانوری دارد. ماری است
مقام جو، اگر آن را بکشند حتماً جفت آن
پایگاه برای گرفتن انتقام به سراغ انسان
می‌آید و در خواب به او نیش می‌زند حتی
اگر این منظور باران خود را بسج
کند، شب اول یکی را می‌فرستد اگر
هرم بیدار بود و آن را کشت شب دوم مار
بگری به سراغ او می‌آید، این روند تا
شب ششم ادامه دارد، شب هفتم خود
آید تا کار را تمام کند، فقط کسی
تواند این مار را بکشد و از انتقام او
من باشد که با آن به اصطلاح «خوس»
کند یعنی یکی از بستگان درجه اول او یا
بر سیاه مار کشته شده باشد، چنین
می‌گویند اگر سیاه‌ماری را ببیند و به او بگوید
تو مرا بکش مار می‌ایستد و کافی
ست آن شخص با جواب نازکی ضربه
بمی‌دهد سر مار بگوید تا بمیرد.
پسنگ نیز برای بلوچ مظهر قدرت
ت، فردوسی نقش آن را بر پرچم بلوچ
کرده است.

مسی زگردان کوچ و بلوچ
سایه جنگ مانند قوچ
ش در جهان پشت ایشان ندید
نه یک انگشت ایشان ندید
ش بر آورد، پیکر پلنگ
از درفشش بیارید جنگ
دک (herdag) نیز حیوانی محبوبی
زیرا دشمن سرسخت کرم است
از آفات عمده نخلستان است.

- ۳- سجادی، ذخایر انقلاب شماره ۸ و ۹ ص ۹۶
- ۴- مهین سفر، صحنه یادگار شماره ۵ ص ۵۸
- ۵- مبار (Mabar) : به معنی پناه گرفتن نزد کسی برای
رهمتی از آسیب دیگری است. این صحنه از چنان
انتقاری بر سر سوزن‌دوزی بوده است که اگر کسی مبار
شخص را پذیرفت تا پای جان از او دفاع می‌کند. برای
اطلاع بیشتر تک جاب‌اللهی، محمد مهدی نقش
پنهان زن در گستره تاریخ بلوچ، ذخایر انقلاب شماره
۱۱ تابستان ۶۹

۶- ذات مین پایگاه اجتماعی و مرثه افروز اجتماع
است. هر کس در سردستی دیده بر جهان گشاید در
همان ذات، می‌ماند و هیچ عاملی ذات، او را تغییر
نمی‌دهد، هر کس خود می‌داند از چه ذاتی است و
جسمت نیز تحقق او را بدان ذات می‌داند، ذات را
اساس خون است.

- ۷- رشیدی، محمد. سازمان سیاسی حکومت محلی
بنت، دانشگاه پوهلی سینا، مازیل ۳۶ ص ۲۲۹
- ۷- سگ‌بندی یا سنگ‌بندی یعنی زدن دانه و زدن
گرفتن از یکدیگر.

۸- قرآن کریم: پیمانی برای اتحاد بود که در بیان
ضرورتی پیش می‌آمد که برای پیش‌گیری از خونریزی
برای چنین پیمانی به توافق می‌رسیدند اگر قرآن سوره
نداشتند دایره‌ای روی زمین می‌کشیدند و یک به علاوه
وسط دایره می‌کشیدند که به آن کشکی کلام (Kashki
Kalam) می‌گفتند و روی خط قرآن می‌گفتند، دور دایره
می‌نشستند و روی به علاوه دست می‌گذاشتند و عهد
می‌کردند که هر کس خیانت کند و کشکی کلام، او را
بگیرد.

۹- خون بست یک قانون‌بندهای قرون اولیه است که
تسام ایلات و عشایر به آنجا، مختلف بدان عمل
می‌کرد و حتی یک نفر از طایفه‌ای توسط فردی از طایفه
دیگر به قتل می‌رساند برای پیش‌گیری از خونریزی
انتقام‌جوانه دیگری از خانواده قاتل برای پسر از
خانواده مقتول حصد می‌کند. تک جاب‌اللهی.
نقش پنهان زن در گستره تاریخ ص ۶۶

۱۰- با انتشار از افغان‌های صفاکیش و تسلیم سلیبی
هزید به سبب زحمتی که برای تهیه طرح نقش و نگارها
متحمل شدند.

۱۱- این تعبیر را از آقای همین سرگردانی وام گرفته‌ام.
در حوزه پژوهش گذشته از همکاری چندستان
سوزن‌دوز که نشان‌های رنگارنگ پوشیده و اجزایشان
محلوظ است در هنر شهر و دیاری از کلمه صادفانه
این دوستان بهره گرفته‌ام که بسیار سپاسگزارم
از میرزا محمد آقای نصرالله ریگی، از نیرشهر آقای
حامی نقاشی صافکی از اسپهک آقای اسدالله مهیسی و
نوجوان هنرمند عبدالستار پرویش از چلف آقای احمد
بلیده.



۱- مهین سفر، محمد علی، بلوچستان، صحنه
یادگار شماره ۵، ش ۵ ص ۵۰

۲- سید سعیدی، سید منصور تاریخ قوم کرچ،